

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آراء وحدت رویه
هیأت عمومی دیوان عالی کشور
بر اساس آیین دادرسی مدنی



تدوین:

گلریز مُهردار قائم مقامی

انتشارات چتر دانش

۱۳۹۷

سرشناسه :	مهردار قائم‌مقامی، گلریز، ۱۳۶۹، - گردآورنده
عنوان قراردادی	: ایران. قوانین و احکام Iran. Laws, etc
عنوان و نام پدیدآور	: آراء وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور بر اساس آیین دادرسی مدنی / تدوین گلریز مهرداد قائم‌مقامی.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۴۲۷ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۲۱۹-۳
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا	
موضوع	: دیوان عالی کشور -- قوانین و رویه‌ها
موضوع	: رویه قضایی -- ایران
موضوع	: Jurisprudence -- Iran
موضوع	: آیین دادرسی مدنی -- ایران
موضوع	: Civil procedure -- Iran
رده بندی کنگره	: KMH۴۴۰/م۸۶۴۴ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	: ۳۴۹/۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۱۵۷۵۶۶

نام کتاب	: آراء وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور
ناشر	: چتر دانش
تدوین	: گلریز مهرداد قائم‌مقامی
نوبت و سال چاپ	: اول - ۱۳۹۷
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۲۱۹-۳
قیمت	: ۲۵۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منیری جاوید (اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸
تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳
پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com
کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرطرفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند. منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصه‌ی ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

فهرست

- رأى وحدت رویه شماره ۲۲۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۰
- رأى وحدت رویه شماره ۲۲۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۰
- رأى وحدت رویه شماره ۱۷۹۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۱
- رأى وحدت رویه شماره ۱۹۹۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۲
- رأى وحدت رویه شماره ۲۱۱۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۳
- رأى وحدت رویه شماره ۲۲۵۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۵
- رأى وحدت رویه شماره ۲۴۶۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۶
- رأى وحدت رویه شماره ۸۰۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۸
- رأى وحدت رویه شماره ۳۲۷۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۲۱
- رأى وحدت رویه شماره ۶۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۲۴
- رأى وحدت رویه شماره ۲۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۰
- رأى وحدت رویه شماره ۶۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۴۳
- رأى وحدت رویه شماره ۶۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۵۲
- رأى وحدت رویه شماره ۵۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۵۷
- رأى وحدت رویه شماره ۲۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۵۹
- رأى وحدت رویه شماره ۲۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۶۲
- رأى وحدت رویه شماره ۷۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۶۵
- رأى وحدت رویه شماره ۹۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۶۸
- رأى وحدت رویه شماره ۹۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۷۱
- رأى وحدت رویه شماره ۱۱۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۷۴
- رأى وحدت رویه شماره ۴۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۷۷
- رأى وحدت رویه شماره ۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۸۱
- رأى وحدت رویه ردیف ۲۸/۵۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۸۴
- رأى وحدت رویه شماره ۳۵۳۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۸۸
- رأى وحدت رویه شماره ۱۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۹۱
- رأى وحدت رویه شماره ۱۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۹۳
- رأى وحدت رویه شماره ۱۷۴۰۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۹۵
- رأى وحدت رویه شماره ۲۳۹۴۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۹۸
- رأى وحدت رویه شماره ۴۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۰۱
- رأى وحدت رویه شماره ۴۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۰۴
- رأى وحدت رویه شماره ۴۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۱۲
- رأى وحدت رویه شماره ۵۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۱۱۵

- رأی وحدت رویه شماره ۶۵۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۲۵۹
 رأی وحدت رویه شماره ۶۶۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۲۶۳
 رأی وحدت رویه شماره ۶۶۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۲۶۷
 رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۲۷۲
 رأی وحدت رویه شماره ۶۷۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۲۷۸
 رأی وحدت رویه شماره ۶۸۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۲۸۶
 رأی وحدت رویه شماره ۶۹۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۲۹۴
 رأی وحدت رویه شماره ۶۹۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۰۱
 رأی وحدت رویه شماره ۷۰۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۰۶
 رأی وحدت رویه شماره ۷۰۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۱۱
 رأی وحدت رویه شماره ۷۰۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۱۷
 رأی وحدت رویه شماره ۷۱۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۲۲
 رأی وحدت رویه شماره ۷۱۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۲۹
 رأی وحدت رویه شماره ۷۲۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۳۲
 رأی وحدت رویه شماره ۷۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۳۶
 رأی وحدت رویه شماره ۷۲۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۴۲
 رأی وحدت رویه شماره ۷۲۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۴۷
 رأی وحدت رویه شماره ۷۲۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۵۰
 رأی وحدت رویه شماره ۷۳۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۵۴
 رأی وحدت رویه شماره ۱۲۶ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری ۳۵۸
 رأی وحدت رویه شماره ۱۵۱-۱۵۲ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری ۳۶۰
 رأی وحدت رویه شماره ۷۳۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۷۰
 رأی وحدت رویه شماره ۷۴۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۷۴
 رأی وحدت رویه شماره ۷۴۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۷۹
 رأی وحدت رویه شماره ۷۵۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۸۳
 رأی وحدت رویه شماره ۷۵۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۸۸
 رأی وحدت رویه شماره ۷۵۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۳۹۲
 رأی وحدت رویه شماره ۱۲۳۰ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری ۳۹۶
 رأی وحدت رویه شماره ۱۲۳۱ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری ۴۰۰
 رأی وحدت رویه شماره ۷۵۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۴۰۵
 رأی وحدت رویه شماره ۷۶۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۴۱۱
 رأی وحدت رویه شماره ۷۶۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۴۱۵
 رأی وحدت رویه شماره ۷۶۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۴۲۱

فهرست موضوعی

ردیف	شماره رأی	مواد مرتبط	صفحه
۱	۲۲۴	۱۱ ق.آ.دم و ۴۸ ق.اج	۱۰
۲	۱۷۹۸	۱ ق.آ.دم و ۱۶۲ و ۱۶۳ ق.اج	۱۱
۳	۱۹۹۹	۳۶۹ ق.آ.دم و ۱۵۸ ق.آ.دم	۱۲
۴	۲۱۱۱	۱۰ ق.آ.دم و ۱۴ قانون اصلاح توسعه معابر	۱۳
۵	۲۲۵۳	۱۰ ق.آ.دم و ۶۴ قانون استخدام کشوری	۱۵
۶	۲۴۶۷	۳۰۵ ق.آ.دم	۱۶
۷	۸۰۰	۳۶۹ ق.آ.دم و ۲۷ ق.اج	۱۸
۸	۳۲۷۱	۱۲۸ ق.آ.دم و ۵۸ ق.ا.ت.او	۲۱
۹	۶۱	۳ ق.آ.دم	۲۴
۱۰	۲۳	۳۶۷ ق.آ.دم	۳۰
۱۱	۶۲	۲۱۰ ق.آ.دم و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ ق.م	۴۳
۱۲	۶۶	۳۶۹ ق.آ.دم	۵۲
۱۳	۵۹	۲۸ ق.آ.دم	۵۷
۱۴	۲۴	۱۹۳ ق.آ.دم	۵۹
۱۵	۲۷	۲۷ ق.آ.دم	۶۲
۱۶	۷۱	۹ ق.آ.دم	۶۵
۱۷	۹۰	۵۲۲ ق.آ.دم	۶۸
۱۸	۹۵	۹ ق.آ.دم	۷۱
۱۹	۱۱۳	۹ ق.آ.دم	۷۴
۲۰	۴۲	۳ ق.آ.دم	۷۷
۲۱	۹	۱۳ ق.آ.دم	۸۱
۲۲	۲۸/۵۹	۲۶ ق.آ.دم	۸۴
۲۳	۳۵۳۰	۲۶ ق.آ.دم و ۳۱۳ ق.اج	۸۸
۲۴	۱۲	۲۶ ق.آ.دم و ۹۲ ق.ث.ا	۹۱
۲۵	۱۸	۵۱ ق.آ.دم	۹۳
۲۶	۱۷۴۰۰	۸۰ ق.آ.دم	۹۵
۲۷	۲۳۹۴۴	۲۶ ق.آ.دم	۹۸
۲۸	۴۰	۵۱ ق.آ.دم	۱۰۱
۲۹	۴۴	۱۰۳ ق.آ.دم	۱۰۴
۳۰	۴۵	۲۶ ق.آ.دم	۱۱۲
۳۱	۵۳	۲۶ ق.آ.دم	۱۱۵
۳۲	۳۷	۲ ق.آ.دم	۱۱۸
۳۳	۴۷	۲۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری	۱۲۲

ردیف	شماره رأی	مواد مرتبط	صفحه
۳۴	۲۲۱	۱۲ ق.آ.دم	۱۲۶
۳۵	۲۳	۳۶۷ ق.آ.دم	۱۳۴
۳۶	۲۸	۲۸ ق.آ.دم	۱۳۹
۳۷	۳۳	۳۶۹ ق.آ.دم	۱۴۴
۳۸	۳۵	۸۴ ق.آ.دم و تبصره ماده ۶ قانون اراضی شهری	۱۴۸
۳۹	۵۰۴	۲۵ ق.آ.دم	۱۵۲
۴۰	۵۰۷	۲۶ ق.آ.دم	۱۵۵
۴۱	۵۱۲	۲۶ ق.آ.دم	۱۵۹
۴۲	۵۳۷	۲۶ ق.آ.دم	۱۶۲
۴۳	۵۴۰	۵۱ ق.آ.دم	۱۶۵
۴۴	۵۴۳	۵۰۲ ق.آ.دم	۱۶۸
۴۵	۵۵۱	۱۲ و ۲۶ ق.آ.دم	۱۷۱
۴۶	۵۴۵	۲۶ ق.آ.دم	۱۷۵
۴۷	۵۵۶	۲۶ ق.آ.دم و قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری	۱۷۹
۴۸	۵۶۴	۴۰۱ ق.آ.دم	۱۸۲
۴۹	۵۶۷	۳۳۰ ق.آ.دم	۱۸۶
۵۰	۵۶۹	۲۶ ق.آ.دم	۱۹۰
۵۱	۵۷۵	۲۶ ق.آ.دم	۱۹۴
۵۲	۵۷۹	۱۱، ۱۲ و ۲۰ ق.آ.دم	۲۰۱
۵۳	۵۸۲	۵۱ ق.آ.دم	۲۰۸
۵۴	۵۹۹	۲۶ ق.آ.دم	۲۱۲
۵۵	۶۰۲	۲۶ ق.آ.دم و قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری	۲۱۶
۵۶	۶۰۴	۱۳ و ۲۶ ق.آ.دم	۲۲۲
۵۷	۶۰۵	۳۰ ق.آ.دم	۲۲۶
۵۸	۶۰۹	۳۳۱ ق.آ.دم	۲۳۱
۵۹	۶۱۲	۱۲ ق.آ.دم	۲۳۶
۶۰	۶۲۳	۲۶ ق.آ.دم	۲۴۰
۶۱	۶۲۶	۲۶ ق.آ.دم	۲۴۴
۶۲	۶۴۳	۱۲ ق.آ.دم	۲۴۸
۶۳	۶۴۸	۸ ق.آ.دم	۲۵۵
۶۴	۶۵۵	۲۶ ق.آ.دم	۲۵۹
۶۵	۶۶۰	۲۸ ق.آ.دم	۲۶۳

ردیف	شماره رأی	مواد مرتبط	صفحه
۶۶	۶۶۲	۳۳۱ ق.آ.د.م و قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۹۴	۲۶۷
۶۷	۶۷۰	۲۶ ق.آ.د.م	۲۷۲
۶۸	۶۷۲	۱۲ و ۱۷۱ ق.آ.د.م	۲۷۸
۶۹	۶۸۸	۱۱ و ۲۶ ق.آ.د.م	۲۸۶
۷۰	۶۹۷	۲۶ ق.آ.د.م	۲۹۴
۷۱	۶۹۹	۲۶ ق.آ.د.م	۳۰۱
۷۲	۷۰۲	۲۶ ق.آ.د.م	۳۰۶
۷۳	۷۰۵	۱۳ ق.آ.د.م	۳۱۱
۷۴	۷۰۷	۴۸ ق.آ.د.م	۳۱۷
۷۵	۷۱۴	۴۱ و ۹۳ ق.آ.د.م	۳۲۲
۷۶	۷۱۹	۲۰ و ۲۶ ق.آ.د.م	۳۲۹
۷۷	۷۲۰	۲۶ ق.آ.د.م	۳۳۲
۷۸	۷۲۲	۲۴ ق.آ.د.م	۳۳۶
۷۹	۷۲۳	۲۴ ق.آ.د.م	۳۴۲
۸۰	۷۲۵	۳۳۱ ق.آ.د.م	۳۴۷
۸۱	۷۲۶	۲۵ ق.آ.د.م	۳۵۰
۸۲	۷۳۲	۲۶ ق.آ.د.م	۳۵۴
۸۳	۷۲۶*	۳۳۱ ق.آ.د.م	۳۵۸
۸۴	۱۵۲-۱۵۱*	۲۶ ق.آ.د.م و قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری	۳۶۰
۸۵	۷۳۵	۲۶ ق.آ.د.م	۳۷۰
۸۶	۷۴۷	۲۶ ق.آ.د.م و قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری	۳۷۴
۸۷	۷۴۸	۵۱ ق.آ.د.م	۳۷۹
۸۸	۷۵۰	۲۶ ق.آ.د.م	۳۸۳
۸۹	۷۵۳	۲۶ ق.آ.د.م	۳۸۸
۹۰	۷۵۵	۲۶ ق.آ.د.م	۳۹۲
۹۱	۷۲۳۰*	۲۶ ق.آ.د.م و قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری	۳۹۶
۹۲	۷۲۳۱*	۲۶ ق.آ.د.م	۴۰۰
۹۳	۷۵۷	۲۶ ق.آ.د.م	۴۰۵
۹۴	۷۶۰	۲۶ ق.آ.د.م	۴۱۱
۹۵	۷۶۳	۲۱۰ ق.آ.د.م	۴۱۵
۹۶	۷۶۷	۱۰ ق.آ.د.م	۴۲۱

* آراء مربوط به رأی هیئت عمومی دیوان عدالت اداری

رأی وحدت رویه شماره ۲۲۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

مرجع تعیین قیّم برای صغیر مقیم ایران، دادگاه شهرستانی است که اقامتگاه صغیر در حوزه آن واقع است.

گزارش پرونده

نسبت به صغار مرحوم... که محل اقامت اصلی او همدان بوده و در بیجار از توابع همدان علاقه ملکی و در کنگاور که سمت ریاست اداره... آنجا را داشته فوت شده بدو دادگاه شهرستان کرمانشاه در نصب قیّم برای صغار متوفی اقدام نموده، پس از آن به مناسبت اظهار برادر متوفی که محل اقامت اصلی متوفی و صغار او در همدان بوده و در بیجار از توابع همدان ملک داشته دادگاه شهرستان همدان نیز در قضیه دخالت نموده و برای رفع اختلاف بین دو دادگاه شهرستان امر به دادگاه استان پنجم ارجاع گردیده و دو دادرس آن دادگاه دو نظر مختلف اظهار نموده‌اند: یک نظر این است که به موجب ماده ۴۸ قانون امور حسبی دادگاه اقامتگاه صغیر برای تعیین قیّم صالح است و نظر دیگر این است که متوفی (پدر صغیر) رئیس اداره... کنگاور بوده و با اطفال خویش در آنجا اقامت داشته و طبق مواد ۱۰۰۲ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ قانون مدنی محل مزبور اقامتگاه متوفی و صغار او شناخته می‌شود. آقای دادستان کل به استناد ماده ۳۴ قانون امور حسبی نظر هیئت عمومی دیوان عالی کشور را خواسته‌اند و هیئت عمومی دیوان عالی کشور چنین اظهار نظر نموده‌اند:

متن رأی

رأی وحدت رویه شماره ۲۲۴-۱۳۲۳/۷/۲۷-۲۲۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور «بر طبق ماده ۴۸ قانون امور حسبی، امور قیمومت نسبت به محجوری که اقامتگاه او در ایران است با دادگاه شهرستانی است که اقامتگاه محجور در حوزه آن می‌باشد، بنابراین مرجع تعیین قیّم برای صغیر مقیم ایران دادگاه شهرستانی است که اقامتگاه صغیر در حوزه آن باشد اعم از این که اقامتگاه پدر صغیر که فوت شده در آنجا بوده یا نبوده است.»

رأی وحدت رویه شماره ۱۷۹۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

اگر معلوم نباشد متوفی دارای وارث است، دادگاه به تقاضای دادستان یا اشخاص ذی نفع، اقدام به تعیین مدیر ترکه می نماید، اعم از این که متوفی بازرگان یا غیر بازرگان باشد.

گزارش پرونده

اداره تصفیه امور ورشکستگی تهران راجع به لزوم یا عدم لزوم صدور حکم ورشکستگی طبق ماده ۲۷۴ قانون امور حسبی در مورد تصفیه ترکه تاجر متوفی نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را خواسته است. موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور طرح گردیده و چنین رأی داده اند:

متن رأی

رأی شماره: ۱۷۹۸-۱۳۳۱/۱۱/۱۶- رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور «اداره ترکه طبق ماده ۱۶۲ قانون امور حسبی از امور راجع به ترکه و به موجب ماده ۱۶۳ قانون مزبور با دادگاه بخش آخرین اقامتگاه متوفی در ایران می باشد و موافق ماده ۳۲۷ آن قانون همین که معلوم نباشد متوفی دارای وارث است دادگاه بخش به تقاضای دادستان یا اشخاص ذی نفع اقدام به تعیین مدیر ترکه می نماید اعم از این که متوفی بازرگان یا غیر بازرگان بوده باشد ولزوم رعایت مقررات مربوط به تصفیه امور بازرگانان ورشکسته در مورد اداره ترکه متوفی حسب اشعار ماده ۲۷۴ با لحاظ ماده ۳۳۳ قانون مزبور مستلزم صدور حکم ورشکستگی نسبت به متوفی نخواهد بود.»

رأی وحدت رویه شماره ۱۹۹۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

آرای صادره در دعوی تصرف عدوانی، قابل فرجام خواهی نیست.

گزارش پرونده

حکم شماره ۱۳۳۲/۹/۲۵-۱۹۹۹

چون در مورد فرجام خواستن از حکم مربوط به تصرف عدوانی که مرجع رسیدگی بدوی دادسرای شهرستان بوده بین شعب حقوقی دیوان کشور اختلاف نظر وجود داشته موضوع بر طبق قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ در هیأت عمومی دیوان عالی کشور طرح گردیده و اکثریت چنین رأی داده‌اند.

متن رأی

رأی وحدت رویه شماره ۱۳۳۲/۹/۲۵-۱۹۹۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور چون در ماده ۵ قانون جلوگیری از تصرف عدوانی که ملاک قابل پژوهش بودن حکم دادستان در مورد تصرف عدوانی است، ذکری از قابل فرجام بودن حکم دادگاه نشده و عموماً قانونی راجع به قابل فرجام بودن احکام شامل این مورد نیست و از روح قانون مذکور مستفاد می‌شود که نظر قانون‌گذار در مورد جلوگیری از تصرف عدوانی بر تسریع و تسهیل است، لذا قبول دادخواست فرجامی نسبت به احکام مربوط به تصرف عدوانی که مرجع رسیدگی بدوی دادسرا بوده خلاف مفاد قانون مزبور می‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۲۱۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

در دعاوی که موضوع مشمول قانون توسعه معابر است مرجع صالح برای رسیدگی به اختلاف مالک و شهرداری، هیأت سه نفری مذکور در ماده ۱۴ مزبور است.

گزارش پرونده

حکم شماره ۲۱۱۱-۱۳۳۵/۱۰/۱۰

درخصوص تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به دعوی اشخاص بر شهرداری در موردی که شهرداری به استناد قانون توسعه معابر مصوب تیر ماده ۱۳۲۰، اراضی اشخاص را تصرف نموده آراء مختلفی به شرح ذیل از شعب عالی کشور صادر گردیده است:

الف) در دعوی که به خواسته قیمت یک هزار متر زمین بر شهرداری تهران اقامه گردیده و حسب اظهار خواهان جزء معبر عمومی شده بوده است شعبه ۵ دادگاه استان مرکز، دادگاههای عمومی را صالح برای رسیدگی به موضوع ندانسته و به استناد ماده ۱۴ قانون توسعه معابر قرار عدم صلاحیت خود را صادر می‌نماید.

شعبه اول دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به فرجام‌خواهی چنین رأی می‌دهد: با ملاحظه اوراق مضبوطه در پرونده هرچند تشریفات مقرر در قانون توسعه معابر آن طوری که لازم بوده در مورد مانحن فیه به عمل نیامده ولی چون نوع دعوی و حل اختلاف اساساً در صلاحیت هیئت حل اختلاف می‌باشد و عدم اجرای بعضی تشریفات مقرر با توجه به نوع دعوی ایجاد صلاحیت برای دادگاههای عمومی نمی‌نماید بنابراین اشکالی به قرار فرجام خواسته وارد نبوده و به اکثریت آراء استوار می‌شود.

ب) در موضوع دعوی مشابهی که به عنوان مطالبه قیمت ۱۱۷۰ متر مربع زمین که در اثر احداث خیابان جزء خیابان شاهرضا شده است دادگاههای بدوی و پژوهشی بر

اثر اعتراض وکیل شهرداری بر صلاحیت دادگاه‌های عمومی به اتکاء ماده ۱۴ قانون توسعه معابر، خود را صالح برای رسیدگی دانسته و رسیدگی و حکم صادر نموده‌اند. احکام مزبور در شعبه ۴ دیوان عالی کشور ابرام گردیده است. موضوع مختلف فیه به درخواست دادستان کل طبق قانون مربوط به وحدت رویه قضایی در هیئت عمومی دیوان عالی کشور طرح گردیده و اکثریت چنین رأی داده‌اند.

متن رأی

رأی وحدت رویه شماره ۲۱۱۱-۱۳۳۵/۱۰/۱۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور آنچه از قانون اصلاح توسعه معابر مصوب اول تیر ماه ۱۳۲۰ مستفاد می‌شود این است که قانون‌گذار برای تسریع در حل اختلاف و تعیین تکلیف افراد در موردی که شهرداری زمین مشجر یا مزروع یا بیاض یا خانه یا مستغل اشخاص را برای توسعه یا اصلاح یا احداث برزن، خیابان، میدان، گذر، کوی و انهار یا قنوات را برای تسهیل آمدوشد و یا زیبایی شهر یا برای سایر نیازمندی شهر لازم بداند تصرف نماید، مرجع صالح برای رسیدگی و حل اختلاف هیئت سه نفری مذکور در ماده ۱۴ قانون مذکور را تعیین نموده رأی هیئت نامبرده قطعی می‌باشد. بنابراین در دعاوی که موضوع آن مشمول قانون اصلاح توسعه معابر بوده باشد مرجع صالح برای رسیدگی به موضوع هیئت سه نفری مذکور در ماده ۱۴ قانون مزبور است و رأی شعبه اول دیوان عالی کشور خالی از اشکال می‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۲۲۵۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

مرجع رسیدگی به استحقاق یا عدم استحقاق کارمندان دولت پس از تصدیق استحقاق از طرف دیوان عالی کشور محاکم عمومی می‌باشد.

گزارش پرونده

دو نفر با طرح دعوی علیه دانشگاه مطالبه مابه‌التفاوت حقوق پایه خود را خواستار گردیدند. پس از صدور رأی در مرحله بدوی، در دادگاه‌های استان قراری صادر شده است مبنی بر این که بدو باید به استحقاق یا عدم استحقاق خواهان در دیوان عالی کشور رسیدگی به عمل آید تا بتوان بعد از رأی دیوان درباره میزان وجه استحقاقی رسیدگی نمود. از این رو دو رأی فرجام‌خواهی شده و پرونده‌ها به دیوان عالی کشور ارسال، یکی از پرونده‌ها به شعبه پنجم و پرونده دیگر به شعبه ششم ارجاع گردیده و شعبه پنجم رأی را نقض ولی شعبه ششم آن را استوار نموده است. موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور طرح گردیده و به اتفاق چنین رأی داده‌اند:

متن رأی

رأی وحدت رویه شماره ۲۲۵۳-۱۳۳۵/۱۰/۲۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور طبق مقررات ماده ۶۴ قانون استخدام کشوری و تبصره ۳ ماده ۱۶ قانون تأسیس دانشگاه مرجع رسیدگی به استحقاق یا عدم استحقاق کارمندان دولت در باب مطالبه مزایای استخدامی در مرحله اول دیوان کشور بوده و پس از تصدیق استحقاق از طرف دیوان مزبور کارمند می‌تواند جهت مطالبه حق مالی خود به محاکم عمومی مراجعه نماید. لذا حکم شعبه ۶ دیوان عالی کشور که حاکی از همین معنی می‌باشد ابرام می‌شود.

رأی وحدت رویه شماره ۲۴۶۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

قیم حق واخواهی از رأی دادگاه ندارد و تنها حق پژوهش دارد.

گزارش پرونده

حکم شماره ۲۴۶۷ - ۱۳۳۵/۱۱/۲۸

اختلافی بین دادگاه شهرستان و دادگاه استان مرکز راجع به اعتراض به تصمیم دادگاه شهرستان در مورد عزل قیم حاصل شده به این تفصیل:

دادگاه شهرستان تهران قیمه صغاری را برحسب درخواست اداره سرپرستی و در غیاب او از قیمومت عزل کرده است قیمه به این تصمیم اعتراض نموده و رئیس کل دادگاه‌های شهرستان تهران که بدوا هم به موضوع رسیدگی کرده دستور داده: (با توجه به ماده ۹۹ قانون امور حسبی پرونده به دادگاه استان ارسال شود زیرا شکایت معترضه پژوهشی محسوب می‌شود).

شعبه ۲ دادگاه استان شکایت فوق را پژوهشی ندانسته و دادنامه را غیابی و قابل اعتراض تلقی نموده و پرونده را برای رسیدگی به دادگاه شهرستان اعاده داده است. مراتب را رئیس کل دادگاه‌های شهرستان با قید این که به نظر مشارالیه (تصمیمات دادگاه شهرستان به موجب ماده ۶۵ و ۹۹ قانون امور حسبی قابل اعتراض نیست و مطلقاً قابل پژوهش است و فقط طبق ماده ۴۴ قانون مذکور از ناحیه اشخاص ثالث قابل اعتراض می‌باشد) به دادستان کل اعلام نموده تا طبق ماده ۴۳ قانون امور حسبی موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور طرح گردد. برحسب درخواست دادستان کل هیئت عمومی دیوان عالی کشور به موضوع رسیدگی کرده به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند.

متن رأی

رأی وحدت رویه شماره ۲۴۶۷-۱۳۳۵/۱۱/۲۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور چون به موجب ماده ۹۹ قانون امور حسبی قییم می‌تواند از تصمیم دادگاه راجع به عزل خود پژوهش بخواهد؛ بنابراین اگر تصمیم در غیاب او به عمل آمده باشد حق واخواهی نخواهد داشت.

رأی وحدت رویه شماره ۸۰۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

احکام مربوط به حجر برای اشخاص ذی‌نفعی که طبق قانون امور حسبی در جریان رسیدگی دخالت داشته و عنوان شخص ثالث ندارند قابل فرجام نیست.

گزارش پرونده

حکم شماره ۸۰۰-۱۳۳۶/۴/۱۱

در مورد قابل فرجام بودن یا قابل فرجام نبودن احکام صادره در مورد حجر، رأی مختلفی از شعب دیوان عالی کشور صادر گردیده به شرح ذیل:

الف) در پرونده شماره ۶-۲۰۸۰ و ۱۱-۲۰۸۰ و ۱۲-۲۰۸۰ و ۱۶-۲۰۸۰ که توأمأً در شعبه چهارم دیوان عالی کشور مورد رسیدگی قرار گرفته دادگاه شهرستان تهران حکمی مبنی بر مجبور بودن شخصی به علت جنون ناشی از پیری صادر نموده و تاریخ حجر را ۳۰/۱۰/۳۰ تعیین کرده است. در اثر پژوهش خواهی اشخاص ذینفع دادگاه استان به قضیه رسیدگی و برای احراز تاریخ حجر جلب نظر مجدد پزشکان متخصص را لازم دانسته و پس از وصول نظریه پزشکان حکم حجر را استوار ولی تاریخ حجر را ۳۰/۱۱/۱ (یعنی یک روز بعد از تاریخی که مورد حکم دادگاه شهرستان بوده) تعیین نموده است. اشخاص ذینفع به موجب چهار فقره دادخواست مبادرت به تقدیم شکایت فرجامی نموده‌اند. شعبه چهارم دیوان عالی کشور به دادخواست‌های مزبور رسیدگی و حکم دادگاه استان را در قسمت تعیین تاریخ از روز ۳۰/۱۱/۱ نقض و رسیدگی مجدد را به شعبه دیگر دادگاه استان محول داشته است (حکم شماره ۷۸۸-۱۶/۴/۳۵).

ب) پرونده فرجامی ۷۴۴/۲۵ حکایت دارد بر این که بانویی برای صدور حکم رفع حجر خود، دادخواست به دادگاه شهرستان تهران تقدیم داشته و دادگاه پس از رسیدگی حکم به رفع سفاقت و حجر مشارالیه صادر و این حکم مورد پژوهش خواهی سرپرست بانوی مذکوره قرار گرفته و حکم در دادگاه استان استوار شده و

سرپرست مزبور مبادرت به تقدیم دادخواست فرجامی کرده است.

شعبه اول دیوان عالی کشور به موجب حکم شماره ۵۴۷-۳۰/۲/۲۱ حکمی را که بر رفع حجر صادر گردیده قانوناً قابل رسیدگی فرجامی ندانسته و دادخواست فرجامی را وازده است.

ج) جریان پرونده ۱۵۰/۲۲ فرجامی این است که حکم حجر شخصی از دادگاه شهرستان تهران صادر و در دادگاه استان استوار گردیده است. نامبرده از این حکم فرجام خواسته و شعبه هشتم دیوار کشور و به موجب حکم شماره ۹۱۹-۱۹/۵/۲۹ حکم صادره را قابل رسیدگی فرجامی ندانسته و وازده است.

چون شعبه چهارم دیوان عالی کشور به جهت زیر احکام مربوط به حجر را قابل فرجام دانسته:

۱- شعبه چهارم دادخواست‌های فرجامی را نسبت به حکم دادگاه استان دائر بر محجور بودن و تاریخ حجر پذیرفته و به موضوع رسیدگی نموده است.

۲- تاریخ حجر فرع بر صدور حکم حجر و چنانچه اصل حکم فرجام‌پذیر نباشد و فروعات آن نیز قابل فرجام نخواهد بود قبول دادخواست فرجامی و نقض حکم دادگاه استان از لحاظ این که تاریخ حجر صحیح نبوده است به مثابه آن است که شعبه چهارم دیوان عالی کشور حکم حجر را فرجام‌پذیر دانسته است.

۳- عباراتی که در حکم شعبه چهارم به کار برده شده دلالت دارد بر این که شعبه مزبور حکم حجر را قابل دانسته، مثلاً در سطر ششم و هفتم حکم مزبور (حکم شماره ۷۸۸) این عبارت قید شده (... و حکم ۲۹۴ در زمینه پژوهش خواهی به موجب حکم شماره ۱۱۷ استوار و شخص اخیر که حکم مزبور فقط نسبت به او قابل فرجام بوده تقاضای رسیدگی فرجامی نکرده...) درحالی که شعبه اول و هشتم دیوان عالی کشور اصولاً احکام حجر و رفع حجر را فرجام‌پذیر ندانسته و دادخواست‌های فرجامی را وازده‌اند.

علیهذا احکام صادره متناقض تشخیص و برحسب درخواست دادستان کل موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور طرح گردیده و اکثریت چنین رأی داده‌اند:

متن رأی

رأی وحدت رویه شماره ۸۰۰-۱۱/۴/۱۳۳۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور چون به موجب ماده ۲۷ قانون امور حسبی تصمیم دادگاه وقتی قابل فرجام است که در قانون تصریح شده باشد و در مورد تصمیم دادگاه راجع به حجر در قانون تصریح به حق فرجام شده است و مستنبط از ماده ۴۴ قانون مزبور هم که حق فرجام در آن تصریح گردیده ناظر به موردی است که شخص ثالث بر تصمیم دادگاه اعتراض کرده باشد، بنابراین، احکام مربوط به حجر برای اشخاص ذی‌نفعی که طبق ماده ۱۵ قانون مذکور در جریان رسیدگی دخالت داشته و عنوان شخص ثالث نداشته‌اند قابل فرجام نمی‌باشد.

رأی وحدت رویه شماره ۳۲۷۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

اگر تاجر ورشکسته شود، هرکس اموال وی را به عنوان تأمین خواسته توقیف نموده، حق تقدم نخواهد داشت.

گزارش پرونده

حکم شماره ۳۲۷۱-۱۳۳۹/۱۰/۱۹

شعبه دو و پنج دیوان عالی کشور در پرونده‌های فرجامی ۲۶۳۶/۱۷ و ۲۲۱۵/۲۱ در موضوع مشابه دو رویه مخالف اتخاذ نموده‌اند. بدین شرح:

الف) در دعوی شخصی به طرفیت اداره تصفیه امور ورشکستگی بدین توضیح که خواهان، مبلغی به موجب یک طغری سفته از ورشکسته‌ای طلبکار و به موجب قرار تأمین مبلغ نامبرده از حساب جاری مشارالیه در بانک ملی ایران تأمین گردیده بر اثر صدور حکم ورشکستگی مدیون، اداره مزبور برخلاف ماده ۲۶۹ قانون آئین دادرسی مدنی حق تقدم او را بر سایر طلبکاران نشناخته و وجه توقیف شده در بانک را در اختیار گرفته، تقاضای صدور حکم بر الزام اداره نامبرده را به پرداخت وجه تأمین شده نموده است.

شعبه ۴ دادگاه شهرستان پس از رسیدگی، حکم به رد دعوی خواهان داده است. محکومه‌علیه از این حکم پژوهش خواسته و دادگاه استان در رسیدگی پژوهشی به استدلال این‌که:

ماده ۲۶۹ قانون آئین دادرسی مدنی ناظر به بدهکاران عادی و در مورد تاجر ورشکسته ماده ۵۸ قانون تصفیه نافذ و مؤثر است.

دادنامه پژوهش خواسته را استوار کرده است.

شعبه دوم دیوان عالی کشور به شرح پرونده ۲۶۳۶/۱۷ طبق دادنامه مورخ ۳۸/۲/۳۰ حکم دادگاه استان را ابرام نموده است.

ب) در دعوی مشابه که به طرفیت اداره تصفیه امور ورشکستگی جانشین ورشکسته

دیگری اقامه شده و دعوی به این توضیح بوده که مقداری از اثاثیه ورشکسته مزبور در قبال طلب خواهان توقیف شده و تقاضا کرده حکم بر حق تقدم وی در استیفای طلبش صادر شود. دادگاه شهرستان پس از رسیدگی، خواهان را ذیحق در اثاثیه توقیف شده دانسته است. در اثر درخواست پژوهشی اداره تصفیه دادگاه استان به استناد صریح ماد ۲۶۹ قانون آئین دادرسی مدنی دایر به شناختن حق تقدم درخواست کنند. تأمین در استیفاء طلبش از مال مورد تأمین بر سایر طلبکاران دادنامه پژوهش خواسته را استوار نموده است.

شعبه پنجم دیوان عالی کشور به شرح پرونده شماره ۱۱۷۷ طبق دادنامه شماره ۳۵/۵/۳۰ به استدلال این که: در قانون تصفیه امور ورشکستگی صریحاً تعرض نشده که طلب ممتاز منحصر به مورد وثیقه بوده بلکه از ماده ۳۳ قانون مسطور خلاف این معنی مستفاد است و ماده ۲۶۹ قانون آئین دادرسی مدنی که تاریخاً مؤخر از قانون فوق‌الاشعار می‌باشد مطلق و مقید به مورد مخصوصی نیست، حکم فرجام خواسته را ابرام نموده است.

نظر به این که شعبه دوم دیوان عالی کشور ماده ۲۶۹ قانون آئین دادرسی مدنی را ناظر به بدهکاران عادی و در مورد تاجر ورشکسته ماده ۵۸ قانون تصفیه را نافذ دانسته و برعکس شعبه پنجم به استناد ماده ۲۶۹ مذکور حق تقدم درخواست کننده تأمین را شناخته، مورد منطبق با قانون وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ و قابل طرح در هیئت عمومی دیوان عالی کشور تشخیص شده است. موضوع مختلف فیه در هیئت عمومی دیوان عالی کشور طرح گردیده و به اکثریت چنین رأی داده‌اند.

متن رأی

رأی وحدت رویه شماره ۳۲۷۱-۱۹/۱۰/۱۳۳۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور چون موافق ماده ۵۸ قانون تصفیه امور ورشکستگی استفاده از اموال متوقف برای دیان ترتیبی خاص مقرر داشته که به همان نحو باید خاتمه یابد و موافق مدلول همین ماده حق تقدم هر طبقه بر طبقه دیگر تصریح و تعیین شده و از بستنکارانی که از اموال متوقف طلب خود را به وسیله دادگاه تأمین کرده‌اند قیدی دیده نمی‌شود

بنابراین کلیه دپان به جز کسانی که قانون صریحاً استثنا نموده از اموال متوقف حق استفاده دارند و منطوق ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی ناظر به مورد مذکور در فوق نبوده و در این مورد که حکم خاصی موجود است قابل اعمال نمی‌باشد. بنابراین رأی شعبه دوم دیوان عالی کشور صحیحاً صادر شده و طبق قانون وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.^۱

۱- این رأی به موجب ماده ۱۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ تخصیص خورده است. این ماده مقرر می‌دارد: «در ورشکستگی، چنانچه مال توقیف شده معین و مورد ادعای متقاضی تامین باشد درخواست کننده‌ی تامین بر سایر طلبکاران حق تقدم دارد.»

رأی وحدت رویه شماره ۶۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

با عنایت به اینکه طبق رأی هیئت تجدید نظر انتظامی قضات، انفصال قاضی از خدمت قضایی فسخ گردیده، قاضی مزبور در مدت انفصال مستحق دریافت حقوق ایام انفصال است.

گزارش پرونده

به موجب حکم شماره ۸۱۴ مورخ ۱۳۴۲/۹/۱۶ شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور که در مقام تجدیدنظر نسبت به دادنامه شماره ۱۰۰۱ مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۳ شعبه هفتم دیوان مزبور اظهار نظر نموده و رونوشت آن پیوست است.

آقای غلامحسین استیری قاضی دادرسی شهرستان ملایر به موجب حکم دادگاه عالی انتظامی قضات به انفصال ابد محکوم می‌گردد و بر اثر اضطرار و احتیاج به علت این که در آن تاریخ حکم دادگاه انتظامی قطعی بوده قبول شغل اداری می‌کند و به پایه هشت هم ارتقای رتبه حاصل می‌نماید. بعد که حکم دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی را فسخ و او را به کسر ثلث حقوق در مدت شش ماه محکوم می‌نماید.

آقای غلامحسین استیری بعد از اشتغال مجدد به شغل قضایی از دادگستری می‌خواهد که تاریخ اشتغال او را به شغل مجدد قضایی از تاریخ صدور حکم بدوی دادگاه عالی انتظامی محسوب دارند که چون وزارت دادگستری قبول نمی‌کند و تاریخ اشتغال مجدد را از تاریخ حکم تجدیدنظر محسوب می‌دارد؛ نامبرده به شعبه ۷ دیوان عالی کشور شکایت می‌کند و چون محکوم می‌شود تجدیدنظر می‌خواهد و شعبه تجدیدنظر به موجب حکم شماره ۸۱۴ مورخ ۱۳۴۲/۹/۱۶ چنین رأی می‌دهد: (اعتراضات آقای رادمنش (استیری) بر دادنامه مورد تجدیدنظر وارد نیست زیرا قطع نظر از این وضع شاکی با وضع آقای دکتر نورعلی تابنده که دادنامه صادر از شعبه هفتم دیوان عالی کشور و هیئت تجدیدنظر مربوط به مشارالیه مورد استناد شاکی قرار گرفته قابل مقایسه نیست و شاکی ابتدا به استناد قسمت اخیر

ماده (۲۰) آیین‌نامه تقصیرات قضات به انفعال از خدمت قضایی محکوم گردیده و دادنامه دادگاه انتظامی که در آن زمان (۱۳۳۵/۱۰/۴) قطعی بوده درباره‌اش به موقع اجرا گذاشته شده و بنا به تقاضای خودش به جای کار قضایی با رتبه اداری به خدمت اداری مشغول گردیده می‌باشد و بعداً که قانون مصوب ۱۳۳۷/۱۰/۲۰ اجازه تجدیدنظر در احکام دادگاه انتظامی را داده بنا به تقاضای شاکی هیئت تجدیدنظر در احکام دادگاه انتظامی را داده بنا به تقاضای شاکی هیئت تجدیدنظر انتظامی رسیدگی مجدد معمول داشته و در تاریخ ۱۳۳۸/۷/۱۲ شاکی را که به دو جهت محکوم گردیده بوده می‌باشد از جهتی تبرئه و از جهت دیگر به استناد قسمت اخیر ماده (۱۳) همان آیین‌نامه به کسر ثلث حقوق در شش ماه محکوم ساخته است و این دادنامه بر فرض که بر برائت شاکی در هر دو قسمت هم صادر شده بوده نمی‌توانست آثار جدید وی را مرتفع سازد و موجب آن شود که شاکی در ایامی که مشغول کار اداری بوده قاضی محسوب شود و حقوق قضایی برای آن مدت دریافت دارد بلکه تأثیر آن همان می‌باشد که مجدداً وضع شاکی را از صورت اداری خارج و به صورت قضایی درآورد. وی را شاکی پس از محرومیت از شغل قضایی رضایت به اشتغال به کار اداری داده و از حقوق پایه اداری استفاده کرده و دیگر نمی‌توان وضع او را مشمول قسمت اخیر ماده (۴۰) قانون استخدام کشوری که طبق ماده (۲۰) قانون استخدام قضات مصوب ۱۳۰۶/۱۲/۲۸ شامل قضات نیز می‌گردد قرار داد و او را مستحق دریافت حقوق ایامی که بیکار بوده به‌عنوان تعلیق دانست بنابراین وزارت دادگستری در عدم موافقت یا قاضی شناختن شاکی در آن ایام از مقررات مربوط تخلفی ننموده و دادنامه مورد تجدیدنظر خالی از اشکال می‌باشد و تأیید می‌گردد). آقای رادمنش (استیری) که قبلاً در مورد اختلاف رویه‌ای که حکم راجع به او با رأی درباره دکتر نورعلی تابنده داشته درخواست طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور کرده و هیئت عمومی دیوان عالی کشور چنین اظهارنظر کرده می‌باشد (چون تضادی در آرای صادر مشاهده نمی‌گردد و هرکدام از آرا مستقلاً صحیح صادر گردیده می‌باشد و قابل طرح تشخیص نمی‌گردد) مجدداً به علت این که هیئت عمومی دو رأی مذکور را قابل طرح تشخیص نداده و در حقیقت اظهارنظر ننموده تا ایجاد رویه گردیده باشد. رونوشت حکم شعبه ۱۲ دیوان عالی

را با حکم شماره ۱۰۵۴ مورخ ۱۳۴۳/۷/۸ شعبه هفتم دیوان عالی کشور تجدیدنظر خواسته تقدیم و تقاضای طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور کرده می‌باشد.

به موجب حکم شماره ۱۰۵۴ مورخ ۱۳۴۳/۷/۸ آقای نامدار ایرملو باز پرس دادسرای شهرستان سبزوار که به موجب حکم شماره ۸۲۸۳۰ مورخ ۱۳۳۶/۷/۵ دادگاه عالی انتظامی از تاریخ ۱۵/۷/۱۳۳۶ معلق شده بوده به علت قطعی بودن آن حکم - بعد تصویب قانون جدیدی که آن احکام را نیز قابل تجدیدنظر دانسته، در مقام تجدیدنظر برآمده و دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی دادگاه عالی انتظامی را فسخ کرده است و بعد از فسخ این حکم آقای نامدار ایرملو از وزارت دادگستری تقاضای حقوق قضایی خود را از تاریخ تعلیق یعنی از تاریخ ۱۳۳۶/۷/۱۵ نموده و چون وزارت دادگستری پرداخت حقوق قضایی وی را از تاریخ حکم تجدیدنظر قابل پرداخت دانسته مشارالیه به شعبه ۷ دیوان عالی کشور شکایت نموده و شعبه مذکور چنین رأی داده است: (چون محکمه تجدیدنظر طبق حکمی که داده اساساً شاکي را قابل تعقیب انتظامی ندانسته و با فسخ رأی محکمه انتظامی او را مصون از تعرض تلقی کرده بنابراین با وجود این حکم، آثار حکم محکمه انتظامی از بین رفته و شاکي به وضع سابق قبل از محکومیت اعاده گردیده؛ بنابراین دفاع وزارت دادگستری مؤثر در مقام به نظر نمی‌رسد و شکایت وارد است).

شعبه ۵ دیوان عالی کشور به موجب حکم شماره ۱۰۵۴ مورخ ۱۳۴۳/۷/۸ چنین رأی داده است: (اعتراضات وزارت دادگستری وارد نیست و حکم مزبور به اتفاق آرا تأیید می‌شود).

به قسمی که ملاحظه می‌فرمایند هر دو نفر آقایان رادمنش (استیری) و نامدار ایرملو در زمانی که به موجب قانون حکم دادگاه عالی انتظامی قضات قطعی و غیرقابل تجدیدنظر بوده در دادگاه انتظامی محکوم و از خدمت قضایی خارج شده‌اند و بعد که به موجب قانون بعدی آن احکام قابل تجدیدنظر شده هر دو نفر تجدیدنظر خواسته‌اند و هر دو حکم فسخ و ملغی‌الاثر گردیده و هر دو نفر از این که به آنان از تاریخ حکم تجدیدنظر حقوق قضایی داده شود به شعبه ۷ دیوان عالی کشور شکایت نموده و مدعی شده‌اند که چون حکم بدوی دادگاه عالی انتظامی فسخ شده و باید

حقوق قضایی آنان از همان تاریخ صدور حکم دادگاه انتظامی قضات داده شود به شعبه ۷ دیوان عالی کشور شکایت نموده و مدعی شده‌اند که چون حکم بدوی دادگاه عالی انتظامی نسخ شده و باید حقوق قضایی آنان از همان تاریخ صدور حکم دادگاه انتظامی قضات داده شود و شعبه ۵ دیوان عالی کشور رأی شعبه ۷ دیوان عالی کشور را به این عبارت (با فسخ رأی محکمه انتظامی آقای نامدار ایرملو مصون از تعرض تلقی گردیده و با وجود حکم تجدیدنظر آثار حکم محکمه انتظامی از بین رفته و شاکی به وضع سابق قبل از محکومیت اعاده گردیده) عیناً استوار نموده که در حقیقت اظهارنظر نموده‌اند که وضع استخدامی آقای نامدار ایرملو با فسخ حکم دادگاه عالی انتظامی قضات از تاریخ صدور حکم بدوی به حال اول برگشته و مشارالیه قاضی شناخته می‌شود و باید حقوق قضایی وی از همان تاریخ پرداخت گردد. در صورتی که به شرح مذکور در بالا در مورد آقای رادمنش برعکس اظهارنظر در مورد آقای نامدار ایرملو اظهارنظر شده؛ یعنی با فسخ رأی محکمه انتظامی او را مصون از تعرض تلقی ننموده و با وجود حکم تجدیدنظر آثار حکم محکمه انتظامی را از بین رفته ندانسته و وضع آقای رادمنش را قابل اعاده به وضع سابق ندانسته‌اند که چون در مورد استنباط از تبصره ۲ ماده (۱۷) قانون اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات عدلیه و استخدام قضات مصوب دی ماه ۱۳۱۵ که مقرر می‌دارد (محکومین به انفصال دائم از خدمت معلق می‌شوند تا وقتی که حکم محکمه انتظامی به واسطه انقضای موعدهای قطعی شده یا حکم هیئت تجدیدنظر صادر شود) و ماده (۴۰) قانون استخدام کشوری و ماده (۲۰) قانون استخدام قضات مصوب ۱۳۰۶/۱۲/۲ که به شرح مذکور در بالا مورد توجه دیوان عالی کشور قرار گرفته بین دو شعبه ۱۲ و ۱۵ دیوان عالی کشور اختلاف رویه حاصل شده است با استناد به ماده واحده قانون راجع به وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ تقاضای طرح موضوع را در آن هیئت عالی جهت ایجاد رویه قضایی دارد.

دادستان کل کشور در موضوع اختلاف نظر بین دو شعبه پنجم و دوازدهم دیوان عالی کشور که شعبه پنجم در مورد شکایت آقای نامدار ایرملو دایر به مطالبه حقوق ایام تعلیق طبق رأی شماره ۱۰۵۴ مورخ ۱۳۴۳/۷/۸ حکم داده که چون حکم محکمه بدوی انتظامی راجع به انفصال شخص نامبرده از خدمت قضایی در مرحله

تجدیدنظر منتهی به فسخ و تبرئه مشارالیه شده و تمام آثار حکم بدوی با صدور آن رأی از بین رفته لذا نامبرده استحقاق حقوق مزبور را دارد و شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور در مورد آقای رادمنش (استیری سابق) مبنی بر مطالبه مابه‌التفاوت حقوق اداری و قضایی در موقعی که مشغول به کار اداری بوده طبق رأی شماره ۸۱۴ مورخ ۱۳۴۲/۹/۱۶ حکم داده که چون شاکی مزبور بعد از انفصال از خدمت قضایی در محکمه بدوی انتظامی قبول خدمت اداری کرده و از حقوق اداری تا تاریخ صدور رأی هیئت تجدیدنظر استفاده کرده و به موجب رأی تجدیدنظر به علت تخلفات قضایی به کسر عشر حقوق در مدت شش ماه محکوم شده لذا استحقاق دریافت مابه‌التفاوت حقوق قضایی را در مدتی که کار اداری می‌نموده ندارد چون برحسب تقاضای جناب آقای دادستان کل برای ایجاد وحدت رویه از نظر وجود اختلاف اصولی بین دو شعبه دیوان کشور موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردیده و پس از مذاکرات و تبادل نظر و جلب نظر جناب آقای دادستان کل مبنی بر موجه بودن رأی شعبه پنجم هیئت عمومی دیوان عالی کشور در جلسه مورخه نوزدهم مهرماه ۱۳۴۶ به ریاست جناب آقای عمادالدین میرمطهری رئیس کل دیوان عالی کشور با حضور جناب آقای دکتر عبدالحسین علی‌آبادی دادستان کل و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب دیوان مزبور تشکیل گردید پس از جلب نظر جنای آقای دادستان کل مبنی بر صحیح بودن رأی شعبه پنجم اظهار عقیده می‌کند:

متن رأی

رأی وحدت رویه شماره ۶۱ - ۱۳۴۶/۷/۱۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور چون رأی محکمه بدوی انتظامی که درباره آقای رادمنش مبنی بر انفصال او از خدمت قضایی صادر شده بعد در مرحله تجدیدنظر فسخ گردیده و طبق مستفاد از رأی هیئت تجدیدنظر عنوان قضایی از شخص نامبرده سلب نشده بلکه از حیث تخلفات منتسب به او از جهتی تبرئه و از جهت دیگر به کسر عشر حقوق در شش ماه محکوم گردیده و بقای عنوان قضایی برای مشارالیه قبول کار اداری در مدتی که رأی محکمه بدوی انتظامی ملغی‌الآثر نشده بوده تأثیر در وضع قضایی او ندارد

بنابراین بالنتیجه رأی شعبه پنجم دیوان عالی کشور که ابقای عنوان قضایی را در مورد قاضی منفصل دیگر (به اعتبار رأی هیئت تجدیدنظر دایر بر فسخ رأی محکمه انتظامی و ملغی شدن آثار آن) محفوظ شناخته قابل تأیید می‌باشد. این رأی در موارد مشابه طبق قانون وحدت رویه لازم‌الاتباع است.

رای وحدت رویه شماره ۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

موضوع

نصاب فرجام‌خواهی مقرر قانون آیین دادرسی مدنی، مخصوص احکام مدنی است و در مورد احکام ضرر و زیان ناشی از جرم که محاکم جزایی صادر می‌کنند قابل اجرا نیست.

گزارش پرونده

در مورد قابل فرجام بودن یا نبودن آرای صادره به سود مدعیان خصوصی شعب دیوان عالی کشور رویه‌های متفاوت اتخاذ کرده‌اند به این توضیح که بعضی از شعب احکام صادره به سود مدعیان خصوصی را تا مبلغ دویست هزار ریال قطعی و غیرقابل فرجام و بعضی دیگر این قبیل احکام را قابل فرجام دانسته‌اند. اینک با ارائه خلاصهٔ دو حکم مغایر که از شعب یازده و دوازدهم دیوان عالی کشور صادر گردیده و رونوشت آن‌ها پیوست است مستنداً به ماده واحده قانون وحدت رویه مصوب سال ۱۳۳۸ تقاضا دارد نسبت به موضوع اظهار رأی و نظر شود. الف- عبدالعزیز مصر به اتهام قتل غیر عمدی ناشی از رانندگی، مورد تعقیب واقع به یک سال حبس تأدیبی و پرداخت پنج هزار ریال جریمه و همچنین به پرداخت ۷۱۴۳ ریال در وجه مدعی خصوصی محکوم شده است، محکوم‌علیه از محکومیت خویش تقاضای رسیدگی فرجامی کرده است. به دلالت دادنامه شماره ۱۳۶/۱۱ مورخ ۱۳۵۰/۱۰/۱۹ موجود در پرونده ۸۹۹۳/۹ شعبه یازدهم دیوان کشور حکم فرجام‌خواسته را در قسمت کیفری مصون از تعرض دانسته و ابرام کرده است ولی فرجام‌خواهی را نسبت به ضرر و زیان مدعی خصوصی مستنداً به ماده (۵۲۲) از قانون آیین دادرسی مدنی قطعی تلقی و درخواست فرجامی را در این قسمت مردود اعلام نموده است. ب- بانو فرخنده دوستان زن شوهردار به اتهام داشتن رابطه نامشروع با دیگری مورد تعقیب واقع و سرانجام از جهت کیفری به یک سال حبس تأدیبی و از جهت ضرر و زیان مدعی خصوصی به پرداخت ۳۰۸۰۰ ریال محکوم گردیده. از این دادنامه تقاضای رسیدگی فرجامی شده است به دلالت

دادنامه فرجامی شماره ۱۲۴۴-۱۲ مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۱۲ موجود در پرونده ۹۰۱۴/۳ ک شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور، این شعبه پس از رسیدگی فرجامی حکم محکومیت را در قسمت کیفری و مدنی ابرام نموده و با این تقدیر درخواست رسیدگی فرجامی را نسبت به محکومیت مدنی که از دویست هزار ریال کم تر بود پذیرفته است. دادستان کل کشور - دکتر علی آبادی

جلسه وحدت رویه

به تاریخ روز چهارشنبه ۱۳۵۱/۴/۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل گردید و پس از طرح و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و کسب نظریه جناب آقای دادستان کل کشور مبنی بر: «اظهارات اینجانب دو قسمت می شود اول راجع است به اختلافاتی که بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی وجود دارد. قسمت دوم مربوط می شود به پیوندها و ارتباطات بین این دو دعوی. قسمت اول - اختلافات موجود بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی. بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی از جهات ذیل اختلاف وجود دارد:

اول: از لحاظ هدف و قصد غائی آن دو، ارتکاب هر جرمی موجب می شود که از جهت جنبه عمومی به نام جامعه مقصر در معرض مجازات و یا تدبیر تأمینی قرار گیرد ولی از جهت جنبه خصوصی مجنی علیه می تواند در غالب مواقع خسرانی که متوجه او شده از مقصر مطالبه کند. این خسران یا مادی است یا معنوی و چنانچه ارتکاب جرم موجب خسران نشود مثل شروع به جرم در جنایات طرح دعوی خصوصی مورد نخواهد داشت.

دوم: از لحاظ طبع قضایی. طبع قضایی دعوای عمومی با طبع قضایی دعوای خصوصی متفاوت است. دعوای عمومی تماس با نظم عمومی دارد و قابل گذشت نمی باشد. در صورتی که دعوای خصوصی یک قسمت از دارایی مجنی علیه را تشکیل می دهد و قابل گذشت می باشد. سوم از لحاظ موضوع. موضوع دعوای عمومی با دعوای خصوصی متفاوت است. موضوع دعوای عمومی مجازات و تدبیر تأمینی است و گاهی به صورت کمک و تعاون مخصوصاً به صغیر منتهی می شود. دعوای خصوصی واجد موضوعات سه گانه ذیل می باشد:

۱- مطالبه هزینه دادرسی یعنی مخارجی را که طرح دعوی خصوصی ایجاد کرده است. این مخارج از طرف دولت و از طرف مجنی علیه که طرح دعوی خصوصی را می نماید پرداخت می گردد.

۲- استرداد اموال یعنی تسلیم اشیایی که از مالکین آنها ربوده باشد و یا به عنوان دلیل ضبط شده است. استرداد ممکن است متضمن دستوراتی باشد که دادگاه برای قطع حالت جرمی عمل ارتكابی و اعاده وضع سابق صادر می کند. مثل این که دادگاه دستور دهد محل سکناى مجنی علیه که به صورت مهمانخانه درآمد به حالت اولی درآید و یا بسته شدن مؤسساتی که برخلاف قانون از آن استفاده می شود. استرداد اموال منحصر خواهد بود به اشیایی که عین آن وجود دارد و شامل اجناسی که در اثر فروش اموال مجنی علیه تهیه شده نخواهد شد.

۳- زیان مدعی خصوصی که با مجنی علیه در اثر ارتكاب جرم وارد شده است شامل تلف و عدم النفع می گردد. مبلغ زیان باید به صورت پول باشد و هیچ گاه نباید از میزان خسارت وارد شده تجاوز کند. در سابق رسم بود خسارتی که مورد حکم قرار می گرفت به یک مؤسسه خیریه واگذار شود. این سنت از طرف قوانین مختلفه منع شده زیرا بیم این رفت که میزان تعیین شده از میزان خسارت وارد شده تجاوز کند به علاوه جبران خسارت تغییر ماهیت می داد و جنبه جزایی پیدا می کرد. بین هزینه دادرسی و استرداد از یک طرف و زیان وارد شده از طرف دیگر فرق وجود دارد. دادگاه نسبت به هزینه دادرسی و استرداد بدون تقاضایی مکلف است حکم مقتضی صادر کند در صورتی که صدور حکم مربوط به زیان، خواه مادی باشد و خواه معنوی در صورتی امکان دارد که مجنی علیه آن را تقاضا کند. چهارم از لحاظ دارندگان حق طرح دعوی عمومی و دعوی خصوصی. دارندگان حق اقامه دعوی عمومی به شرح زیر می باشند: دادسرا، قضات، ادارات عمومی، مجالس مقننه. مجنی علیه؛ که خصوصیات هر یک ذیلاً نگاشته می شود:

اول- دادسرا حق تعقیب ماهیت تعلق به دولت دارد و دادسراها مکلف هستند به نام جامعه تعقیب دعوی را آغاز نمایند. بنابراین دادسرا صاحب حق محسوب نمی شود و نتایج حاصله از این اصل این است که:

۱- دادسرا نمی تواند متعهد شود که از تعقیب دعوی صرف نظر کند و یا اصلاح نماید.

۲- همین که دعوایی تعقیب گردید دادسرا نمی‌تواند تعقیب را متوقف سازد مگر این‌که در اثر دفاعیات متهم و روشن شدن قضیه بی‌گناهی و یا خفت تقصیر او احراز گردد.

۳- همین‌که حکم محکومیت صادر شد دادسرا نمی‌تواند در صورتی‌که حکم به نظر او مخدوش باشد از شکایت در مراجع ذی‌صلاحیتدار سرباز زند. در بعضی از ممالک دادسرا اختیار دارد که تعقیب امر را منوط به استفاده جامع‌کننده و موارد آن خیلی محدود است؛ مثل این‌که دعوی جزایی غیر مهم و هزینه تعقیب خیلی سنگین باشد و یا متهم فاقد سابقه بوده و جبران خسارت زیان‌دیده را کرده باشد. این طریقه معروف است به سیستم: *Systeme de l'opportunité des poursuites* در غالب ممالک سیستم فوق‌مورد قبول واقع نشده و به جای آن طریق قانونی بودن تعقیب حکمفرما است. دوم- قضات، در قوانین بعضی از ممالک به هیئت اتهامیه اجازه داده شده تعقیب را به مواردی سرایت دهند که در کیفرخواست از آن ذکر نشده است و دیوان جنایی اگر در ضمن رسیدگی متهم را تبرئه کرد ولی او را از جهات دیگر قابل تعقیب دید حق دارد مراتب را به دادستان تذکر دهد و متهم را نزد او اعزام دارد. در خیلی از قوانین اگر در دادگاه حادثه‌ای اتفاق افتد که جنبه جزایی داشته باشد دادگاه می‌تواند مستقیماً نسبت به مرتکب تصمیم مقتضی اتخاذ کند. سوم- بعضی از ادارات عمومی. حق تعقیب گاهی به بعضی از ادارات عمومی تفویض شده است از این حق گاهی مستقلاً و گاهی مجتمعاً استفاده می‌نمایند و مجازات‌ها گاهی مالی و زمانی توأم با حبس است. چهارم- قوه مقننه. در مورد جرایمی که وزیری در ایام وزارت مرتکب می‌شود تعقیب وزیر منوط به تصمیم قوه مقننه است. پنجم- مجنی‌علیه و قائم مقام قانونی او. مجنی‌علیه با طرح دعوی خصوصی خود موجب جری دعوی جزایی می‌شود و برای این منظور باید دعوی خود را به عنوان مدعی خصوصی تعقیب نماید نه به صرف یک شاکی ساده، گذشت یا اصلاح مدعی خصوصی غیر از موارد استثنایی نمی‌تواند تعقیب جنبه عمومی را متوقف سازد. دادستان نمی‌تواند دعوی خصوصی را در دادگاه جزا طرح کند حتی اگر مجنی‌علیه صغیر باشد. به‌طور کلی طرح اقامه دعوی خصوصی در دادگاه جزا باید از طرف مجنی‌علیه یا قائم مقام قانونی او باشد. اگر در اثر خطای همسایه منزل شخصی دچار حریق شود و مجنی‌علیه حق

اقامه دعوی را از جهت مطالبه زیان به شرکت بیمه واگذار کند شرکت بیمه باید به دادگاه حقوقی مراجعه کند. طلبکاران مجنی علیه می توانند ترمیم خسرانی که در اثر ارتکاب جرم در دارایی مدیون خود رخ داده به عنوان مدعی خصوصی در دادگاه جزا مطرح نمایند، از لحاظ زیان های مالی خواه مربوط به مال یا جان مدیون باشد از طرف آن ها دادگاه جزا قابل مطالبه است ولی زیان معنوی را نمی توانند ادعا نمایند. حقوق وراث مجنی علیه سه حالت پیدا می کند:

۱- اگر جرم قبل از مرگ مجنی علیه ارتکاب شده باشد و به مال و یا جان مورث آن ها صدمه وارد آمده باشد چون زیان وارد شده یکی از ارکان تشکیل دهنده دارایی متوفی می باشد حق اقامه دعوی به وراث او انتقال می یابد ولی اگر خسارت جنبه معنوی داشته باشد مثل افترا و تهمت در صورتی به وراث متوفی انتقال می یابد که متوفی در زمان حیات خود در مقام مطالبه آن برآمده باشد والا قابل انتقال به وراث نیست تا قادر به تعقیب آن باشند.

۲- فرض دوم این است که جرم ارتكابی سبب مرگ مجنی علیه شده باشد. در این صورت مطالبه زیان چه مادی باشد و چه معنوی مستقیماً به آنان انتقال می یابد و می توانند در دادگاه جزا به عنوان مدعی خصوصی شرکت نمایند؛ زیرا یکی از ارکان دارایی آن ها را تشکیل می دهد. در این صورت اگر متوفی دارای قروضی باشد که دارایی او با آن تکافو نماید طلبکاران متوفی نسبت به آن حقی ندارند و نمی توانند از وراث متوفی مطالبه نمایند.

۳- فرض سوم این است که جرم ارتكابی جنبه معنوی داشته و بعد از مرگ مجنی علیه به وقوع پیوندد حق اقامه دعوی خصوصی در صورتی به وراث داده می شود که مقصود مرتکب جرم جریحه دار ساختن حیثیت آن ها باشد. قسمت دوم- ارتباط و پیوندهایی که بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی وجود دارد. در این قسمت دو فرض وجود دارد. فرض اول این است که دعوی عمومی و دعوی خصوصی هر دو توأماً در دادگاه جزا مطرح شود. فرض دوم این است که دعوی خصوصی در دادگاه مدنی و دعوی عمومی در دادگاه کیفری مطرح گردد.

ارتباطات دعوی عمومی با دعوی خصوصی. در موقعی که هر دو دعوی توأماً در دادگاه کیفری مطرح گردد مدعی خصوصی حق دارد دعوی خصوصی خود را در ضمن

دعوی عمومی در دادگاه جزا مطرح نماید. طرح دعوی خصوصی در دادگاه کیفری باید واجد شرایط ذیل باشد:

۱- تعقیب دعوی خصوصی باید ناشی از جرمی باشد که رسیدگی به آن در دادگاه جزا مطرح است و چنانچه بخواهند در ضمن تعقیب دعوی خصوصی که منشأ آن جرمی است که در دادگاه مطرح می‌باشد زیان دیگری که ارتباط با جرم ارتكابی ندارد طرح نمایند دادگاه کیفری فاقد صلاحیت است.

۲- دادگاه باید تحقق جرم را از ناحیه متهم احراز کند و چنانچه پس از رسیدگی حکم برائت او را صادر کند دیگر نمی‌تواند به دعوی خسارت مدعی خصوصی رسیدگی کند مانند دیوانه‌ای که مرتکب جرم می‌شود.

۳- تعقیب دعوی مدنی در ضمن دعوی عمومی در صورتی امکان دارد که جنبه عمومی قضیه قابل تعقیب باشد؛ بنابراین اگر در اثر مرور زمان یا عفو عمومی جنبه عمومی در دادگاه کیفری قابل تعقیب نباشد دعوی خصوصی در دادگاه مزبور میسر نمی‌باشد.

۴- قانون باید رسیدگی دادگاه‌های کیفری را نسبت به دعوی خصوصی نفی نکرده باشد مثل دادگاه‌های نظامی که نمی‌تواند به دعوی خصوصی ناشی از جرمی که در آن‌جا مطرح است رسیدگی کند.

۵- دعوی خصوصی در دادگاه کیفری باید از طرف مجنی‌علیه یا وراث آن‌ها طرح شود و اگر اشخاص ثالثی مانند شرکت بیمه خسارت وارد شده به مدعی خصوصی را مطالبه بنمایند باید به دادگاه حقوق مراجعه نمایند.

طرح دعوی خصوصی در ضمن دعوی عمومی دارای فوائد ذیل است:

۱- مراجعه مدعی خصوصی به دادگاه کیفری مطابق مصلحت عمومی است زیرا جرمی جنبه عمومی از طرف مدعی خصوصی جبران سستی و اهمال دادسرا را در تعقیب جرم می‌نماید.

۲- دادگاه کیفری بهتر از دادگاه حقوقی تأمین منافع مدعی خصوصی را می‌کند زیرا مدعی خصوصی ناگزیر نخواهد شد تشریفات پرخرج و پیچ و واپیچ اصول آیین دادرسی را طی کند.

۳- دادگاه جزا که رسیدگی به جرم می‌کند بهتر از دادگاه حقوقی می‌تواند میزان

خسارتی را که معلول جنبه عمومی است تعیین کند. تقویم خسارت معنوی را دادگاه کیفری که تماس با روح مجنی علیه دارد بهتر تشخیص می‌دهد. دعوی عمومی و دعوی خصوصی لاینفک از یکدیگر می‌باشند.

۴- یکی از فوائد بسیار ارزنده رسیدگی دعوی خصوصی از طرف دادگاه کیفری احتراز از احکام متناقض می‌باشد مخصوصاً با این کیفیت که طبق اصول تصمیمات دادگاه مدنی نمی‌تواند حکم دادگاه جزا را تغییر دهد.

بنا به مراتب بالا محور رسیدگی دادگاه کیفری آیین دادرسی کیفری است و تقریباً تمام کیفیاتی که مانع رسیدگی به دعوی کیفری می‌شوند نسبت به دعوی خصوصی اثر دارد و مدعی خصوصی ناگزیر می‌شود برای اخذ زیان وارد شده به دادگاه حقوق مراجعه کند. حق مراجعه زیان دیده دادگاه جزا از طرف غالب ممالک پیش‌بینی شده است؛ مانند فرانسه، بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و کلمبی، ولی قوانین انگلوساکسن زیان دیده را از این حق محروم ساخته است و یگانه مرجع رسیدگی به دعوی خصوصی را دادگاه حقوقی دانسته است. ارتباطات دعوی عمومی با دعوی خصوصی در صورتی که دعوی عمومی در دادگاه کیفری و دعوی مدعی خصوصی در دادگاه مدنی مطرح شود در صورتی که دعوی جزایی قبلاً در دادگاه جزا مطرح شده باشد و دعوی حقوقی در ضمن آن یا بعداً در دادگاه حقوق اقامه گردد دادگاه حقوقی باید تا وقتی که حکم جزایی صادر نشده است رسیدگی خود را متوقف سازد این قاعده قائم بر دو منطق است. اول جلوگیری از صدور دو حکم معارض، دوم هدایت دادگاه حقوقی در تصمیمی که اتخاذ می‌کند زیرا دعوی حقوقی متفرع بر دعوی عمومی است و غالباً یک سرنوشت را دارا می‌باشد. در قاموس قضایی جمله *Le criminel tient le civil en état* (یعنی امر جزایی موجب تعلیق امر حقوقی می‌شود) مبین قاعده فوق است برای اعمال قاعده فوق باید اولاً دعوی عمومی قبلاً در دادگاه کیفری طرح شده باشد در ثانی دعوی عمومی و دعوی جزایی واجد یک منشأ باشند. اینک باید دید که هر گاه دعوی خصوصی قبل از دعوی عمومی مورد حکم قطعی دادگاه حقوقی واقع شود آیا در دادگاه کیفری که بعداً وارد رسیدگی به دعوی عمومی می‌شود تأثیر دارد؟ موضوعاتی که از طرف دادگاه حقوقی غیر از مورد خاص اناطه مورد حکم قطعی واقع می‌شود نمی‌تواند نسبت به دعوی عمومی که دادگاه کیفری رسیدگی می‌نماید تأثیر

داشته باشد مثلاً اگر شخص در اثر جراحات وارده علیه شخصی در دادگاه حقوق محکوم به بی‌حقی شود این حکم مانع این نمی‌شود که دادسرا از لحاظ جنبه عمومی قضیه متهم را تعقیب نماید و او را در دادگاه کیفری محکوم کند. برعکس اگر شخصی در دادگاه جزا به اتهام سرقت محکومیت قطعی پیدا نماید و بعداً مجنی علیه به دادگاه حقوقی برای مطالبه خسارت مراجعه کند دادگاه حقوقی نمی‌تواند مجنی علیه را به استناد جرم نبودن عمل ارتكابی محکوم به بی‌حقی کند.

اولویت احکام قطعی دادگاه جزا در دادگاه مدنی برای این است که دادگاه کیفری مجزهرتر از دادگاه حقوقی برای تشخیص مسئولیت متهم و خسارات وارده است همکاری بازپرس و دادستان و دادگاه و دیوان عالی کشور و اختیارات موسعی که حائز می‌باشند موجب کشف حقیقت می‌شود. به علاوه اگر مقرر شود که دادگاه حقوق بتواند تصمیم مخالف دادگاه جزا اتخاذ کند به عدالت اجتماعی و نظم جامعه آسیب هولناکی وارد می‌آید؛ مثلاً اگر کسی در دادگاه جزا با تجهیزاتی که در کشف حقیقت دارد محکوم به ارتکاب جعل فرمان دولتی شود و بعداً دادگاه حقوق بتواند حکمی مبنی بر اصالت ورقه مزبور صادر کند علاوه بر گسیختگی نظم عمومی به اعتبار امر محکوم‌به که یکی از متقن‌ترین مبانی اصول قضا است لطمه وارد خواهد آمد. در اینجا ممکن است ایراد شود که حکم جزایی نسبت به حکم حقوقی اعتبار قضیه محکوم بها را ندارد زیرا شرط اعتبار قضیه محکوم‌بها وجود وحدت سبب و وحدت موضوع و وحدت اصحاب دعوی است و در قضیه مورد بحث اصحاب دعوی متفاوت می‌باشند. پاسخ این اشکال این است که دادسرا به نام جامعه اقدام می‌کند و مجنی علیه دادگاه حقوقی یکی از افراد جامعه به‌شمار می‌آید.

از تشریحات فوق مسلم می‌گردد با این که بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی اختلافات زیادی هست مع‌ذکب بین آن دو ارتباطات بین‌اثنی وجود دارد و این ارتباط بیش‌تر از جهت اعمال آیین دادرسی کیفری نسبت به دعوی خصوصی و همبستگی وجودی و عدمی بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی است به این معنی که در غالب موارد اگر جرمی کامل رخ داده باشد توأم با تحمل خسارت از طرف مجنی علیه است و برعکس اگر وجود جرم ادعایی نفی شود دعوی خصوصی هم غالباً منتفی می‌گردد؛ در این صورت با وجود این همبستگی سزاوار نیست تضمیناتی که

مقنن برای صحت رسیدگی و کشف حقیقت در امور جزایی خواه از جهت جنبه عمومی و خواه از جهت جنبه خصوصی قائل شده نسخه شده دانست.

اگر ماده (۵۲۲) آیین دادرسی مدنی به دعوی خصوصی که مورد رسیدگی دادگاه کیفری قرار گرفته تسری داده شود مضار ذیل از آن استحصال می‌شود:

۱- ماده (۴۱) دادگاه جنایی و ماده (۴۳۲) آیین دادرسی کیفری تصریح دارد که متهم از هر حیث حق دارد نسبت به دعوی خصوصی مجنی علیه اگر ناراضی باشد تقاضای فرجام کند. در این صورت آیا ماده (۵۲۲) که مربوط به آیین دادرسی مدنی است می‌تواند بدون وجود هیچ نصی حق فرجام متهم را که بستگی با جنبه عمومی قضیه دارد تلویحاً نسخ نماید.

۲- اگر دادگاه کیفری حکم محکومیت متهم را از لحاظ جزایی و مدنی به میزان ۲۰ هزار تومان صادر کرد و در اثر فرجام خواهی متهم، حکم محکومیت او نقض شود و پس از نقض حکم مزبور بالمآل حکم برائت متهم صادر شود آیا ابقای حکم محکومیت کم تر از بیست هزار تومان او برخلاف عدالت نخواهد بود؟ آیا اتخاذ این رویه برخلاف ماده ۱۳ آیین دادرسی کیفری مبنی بر «پس از صدور حکم بر تبرئه متهم دادگاه جزا نمی‌تواند در باب ضرر و زیان مدعی خصوصی حکمی صادر کند» نمی‌باشد؟

۳- طبق تبصره ماده (۴۵۶)، راجع به تصحیح حکم از لحاظ تعیین نوع مجازات و زیان خصوصی اگر دیوان کشور تشخیص داد که دادگاه تالی در تعیین نوع جرم و به تبع آن میزان مجازات و زیان مدعی خصوصی اشتباه نموده مثلاً قتل غیر عمد را قتل عمد تلقی کرده آیا نمی‌تواند زیان مدعی خصوصی را اگر هم از بیست هزار تومان تجاوز ننماید تصحیح نماید.

۴- اگر دادستان کل به نفع متهم تقاضای فرجام ماهوی کرد و متهم را مبری از ارتکاب جرم دانست و دیوان عالی کشور هم تقاضای فرجام ماهوی را قبول کرد آیا می‌توان مبلغی را که دادگاه تالی به‌عنوان زیان خصوصی معین کرده اگر هم میزان آن از بیست هزار تومان تجاوز ننماید به استناد ماده (۵۲۲) آیین دادرسی مدنی از متهم مأخوذ نمود؟

۵- اگر دیوان کشور طبق ماده (۴۵۸) عملی را جرم ندانست و نص بلا ارجاع کرد آیا زیان تعیین شده از طرف دادگاه تالی اگر هم از بیست هزار تومان تجاوز نکند

به قوت خود باقی است؟ باید توجه داشت که آیین دادرسی مدنی بیش تر مربوط به اموال است در صورتی که مقررات جزایی مربوط به جان و ناموس و حیثیت متهم می باشد؛ از طرفی تا حد زیادی دعوی عمومی با دعوی خصوصی و جه اشتراک دارد. بنابراین نمی توان با یک مقرر مدنی که مربوط به آیین دادرسی مدنی است این دو را از هم تفکیک کرد و تضمینات متهم را بدون نص خاص از بین برد. از طرفی باید دانست که مدعی خصوصی به طور مطلق حق دارد نسبت به دعوی خود اگر ناراضی باشد تقاضای فرجام کند، در این صورت ماده (۵۲۲) آیین دادرسی مدنی نمی تواند تضمیناتی را که قانون به او اعطا کرده محدود نماید؛ مثلاً اگر دولت در ضمن دعوی جزایی دو میلیون ریال ادعای خسارت نماید و دادگاه متهم را فقط به بیست هزار تومان محکوم کند آیا می توان به استناد ماده (۵۲۲) شکایت دولت را مرود دانست؟ در این جا لازم می دانم راجع به مطلق بودن حق فرجام دعوی خصوصی متذکر شوم. مدعی خصوصی در یک دعوی جزایی اگر هم دادستان یا متهم تقاضای فرجام نکند و یا حکم جزایی شامل فرجام نباشد می تواند رأساً تقاضای فرجام کند. قبل از استناد به مواد مختلفه آیین دادرسی کیفری ایران که طبق آن تقاضای فرجام مدعی خصوصی مستقلاً و بدون فرجام دادسرا مقبول می باشد لازم می دانم از لحاظ حقوق تطبیقی معلوم سازم که سایر ممالک در موقع قضاوت چه رویه ای را اتخاذ کرده اند. در فرانسه در ماده (۵۷۵) آیین دادرسی کیفری به عنوان یک قاعده، قبول فرجام مدعی خصوصی را مستقلاً منع کرده است ولی بلافاصله شش مورد را از آن قاعده کلی استثنا نموده است. با این که طرز تلفیق ماده فوق می رساند که مقنن غیر از موارد مستثنی شده خواسته به عنوان یک قاعده کلی قبول فرجام مدعی خصوصی را منع کند مع ذلک رویه قضایی که همیشه هدف اصلی و آرمان غایی خود را احقاق حق می داند با رویه های قضایی که اتخاذ کرده موارد دیگری را به عنوان استثنا اضافه بر مستثنیات مقنن قبول کرد تا مدعی خصوصی در آن موارد هم بتواند در صورتی که دادستان تقاضای فرجام نکرده باشد دعوی ضرر و زیان خود را طرح نماید. اینک برای جلب توجه هیئت عمومی دو مورد آن را بیان می کنم. اول- هرگاه در قرار منع تعقیبی که دادگاه صادر کرده ضمناً مدعی خصوصی را محکوم به زیان وارد شده به متهم بنماید چون قرار مزبور تمام ابواب شکایت را به روی مدعی خصوصی می بندد

در چنین مورد دیوان عالی کشور فرانسه فرجام مدعی خصوصی را از جهت قرار منع تعقیب صادر شده که دادستان از آن فرجام‌خواهی نکرده قبول نموده است؛ مثلاً اگر در اثر طرح دعوی مدعی خصوصی قرار موقوفی تعقیب متهم از لحاظ جنبه جزایی صادر شود و دادگاه در ضمن قرار موقوفی و رد دعوی مدعی خصوصی او را به عنوان زیان معنوی که به متهم وارد شده محکوم نماید در چنین مورد اگر هم دادستان تقاضای فرجام ننماید مدعی خصوصی می‌تواند رأساً تقاضای فرجام کند.

دوم- همین طور اگر رسیدگی دادگاه در صدور قرار موقوفی تعقیب متضمن یک عیب درونی و ماهوی باشد مدعی خصوصی می‌تواند تقاضای فرجام کند. اینک وارد این بحث می‌شویم که آیا طبق مواد آیین دادرسی کیفری ایران مدعی خصوصی می‌تواند بدون تقاضای فرجام دادستان تقاضای فرجام کند؟ با توجه به مواد ذیل مسلم می‌گردد که قبول تقاضای فرجام مدعی خصوصی رأساً یعنی بدون تقاضای فرجام از طرف دادستان قابل قبول است.

۱- ماده (۴۳۲) بر اشخاص ذیل تقاضای فرجام دارند: ۱- دادستان دادگاه صادرکننده حکم ۲- متهم از هر حیث ۳- مدعی خصوصی. از حیث ضرر و زیان. به طوری که ملاحظه می‌شود در این ماده مقنن خود تقاضای فرجام مدعی خصوصی را به طور مطلق و بدون هیچ قیدی بیان کرده و آن را مستتبع بر تقاضای فرجام دادستان نکرده است.

۲- ماده (۴۱) دایر بر (اشخاص ذیل می‌توانند از رأی دادگاه جنایی فرجام بخواهند: ۱- متهم ۲- دادستان ۳- مدعی خصوصی از حیث ضرر و زیان در این ماده نیز حق تقاضای فرجام مدعی خصوصی به طور مطلق ذکر شده و ابدأً منوط به تقاضای فرجام دادسرا نشده است.

۳- ماده (۱۸۰) مبنی بر (رأی دادگاه که در مورد ثبت ملک و همچنین از لحاظ جرم ندانستن عمل انتسابی یا مشمول مرور زمان از طرف دادستان یا شاکی خصوصی قابل شکایت فرجامی است) توضیح آن که جرم تلقی نشدن عمل انتسابی از طرف دادگاه از دو لحاظ متصور است. گاهی دادگاه عملی را ذاتاً جرم نمی‌داند و زمانی عرضاً.

۴- ماده (۱۰) دایر بر: (هرگاه قبل از صدور حکم محکمه مجرم یا متهم فوت شود ادعای خصوصی به‌جای خود باقی خواهد بود). در این ماده مقنن تصریح کرده با

این که با فوت متهم راه تعقیب جزایی مسدود می‌گردد مع ذلک ادعای خصوصی در دادگاه تعقیب می‌گردد مقنن با استعمال جمله (به جای خود باقی می‌ماند) خواسته است بفهماند که دعوی مدعی خصوصی در چنین مورد در همان دادگاهی که اتهام متوفی مطرح بوده رسیدگی می‌گردد.

در خاتمه متذکر می‌شوم که علاوه بر مضار فوق اعمال بند (۶) ماده (۵۲۲) آیین دادرسی مدنی در امور جزایی نتیجه ناهنجار دیگری به بار می‌آورد؛ به این معنی که اگر حکم از لحاظ مجازات و جزای نقدی قابل فرجام نباشد میزان زیان مدعی خصوصی تا هر میزان هم باشد حتی دو میلیون، قابل فرجام نخواهد بود؛ زیرا مقنن در بند (۶) ماده مزبور چنین مقرر داشته ((احکامی که در ضمن رسیدگی یا بعد از رسیدگی به دعاوی نسبت به متفرعات آن صادر می‌شود در صورتی که حکم راجع به اصل دعوی غیرقابل فرجام باشد قابل فرجام نخواهد بود)) معنای این بند این است که اگر مثلاً قیمت ملکی بیست هزار تومان باشد و عوائد حاصل از آن زاید بر بیست هزار تومان شکایت از این مبلغ به تبع دعاوی اصلی یعنی قیمت ملک، غیر قابل فرجام خواهد بود. حال اگر این مقرر را در امور جزایی پیاده نماییم چون جنبه عمومی اتهام اصل و زیان مدعی خصوصی عنوان فرع را دارد اگر مدت محکومیت دو ماه حبس باشد میزان زیان هر قدر هم کم‌تر یا بالاتر از بیست هزار تومان باشد؛ نه متهم و نه مدعی خصوصی نخواهند توانست از آن فرجام بخواهند؛ در صورتی که همان طور که فوقاً بحث شد در مورد شکایت از مبلغ تعیین شده به عنوان زیان طبق آیین دادرسی کیفری متهم و هم مدعی خصوصی می‌توانند فرجام بخواهند اگر چه حکم از لحاظ جزایی قابل فرجام نباشد. توضیح آن که غیرقابل فرجام بودن محکومیت‌های پیش‌بینی شده در تبصره (۱) ماده (۴۳۱) آیین دادرسی کیفری در صورتی است که محکومیت مربوط به جرم جنحه و حبس تأدیبی و جزای نقدی پیش‌بینی شده در آن ماده باشد. فلسفه غیرقابل فرجام بودن آن برای این است که محکومیت‌های مزبور هیچ‌گونه آثار کیفری ندارد و اگر دادگاه، وقت خود را صرف رسیدگی آن کند نتیجه آن بیهوده خواهد بود. محکومیت مربوط به زیان و خسارات اگر غیر متناسب باشد یا حق متهم را تضییع می‌کند یا مدعی خصوصی را و به همین مناسبت مقنن غیرقابل فرجام بودن حکم را به محکومیت‌های جزایی؛ خواه حبس تأدیبی و خواه جزای نقدی